



استعاره

بحثی تحلیلی از نظریه دانشمندان اسلامی در باب ماهیت استعاره

نوشته محمدعلی ازهای

خلاصه

در این مقاله نظریات ارسطو، جرجانی، سکاکی و علامه طباطبایی در باب ماهیت استعاره مورد بحث قرار گرفته است. پس از ذکر تعریف ارسطو و تعریف جرجانی از استعاره، نظریه سکاکی، چنانکه در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم و حواشی آن بیان شده است، مطرح گردیده است، و ضمن بحث و مقایسه آن با نظریه ارسطو و جرجانی نشان داده شده است که این نظریه (نظریه علامه) نظریه مستقلی است که دارای چهارچوب و قالب نظریه ارسطو و جرجانی است و به هیچ وجه با نظریه سکاکی یکی نیست. پس از بیان وجه اشتراك و نیز تفاوت نظریه علامه با نظریه ارسطو و جرجانی به بحث از نظریه سکاکی، چنانکه در مفتاح العلوم آمده است، پرداخته شده است و با تجزیه و تحلیل آن مشکلات این نظریه به تفصیل بیان شده است، و در پایان پس از تلخیص نتایج چهارگانه به دست آمده در این مقاله و بحث از تفاوت‌های نظریه علامه طباطبایی با نظریه سکاکی، چنین نتیجه گرفته شده است که نظریه علامه در قیاس با نظریه سکاکی مشکلات کمتری دارد.

استعاره از موضوعاتی است که از زمانهای قدیم مورد توجه فلاسفه و علاقه‌مندان به مسئله منشأ زبان قرار داشته است. اولین تعریف استعاره مربوط به ارسطوست که آن را در کتاب فن شعر بیان داشته است. او در آنجا می‌نویسد:

استعاره عبارت است از اینکه چیزی را با نامی بخوانیم که در اصل متعلق به چیز دیگری است و این نقل یا از جنس به نوع است، یا از نوع به جنس، یا از نوع به نوع، و یا آنکه بر اساس تمثیل انجام می‌شود.^۱

شیخ عبدالقاهر جرجانی نیز در بخش اول کتاب اسرارالبلاغه، تعریفی مشابه تعریف ارسطو از استعاره بیان کرده است. او می‌نویسد:

اعلم ان الاستعاره فی الجملة ان یكون للفظ اصل فی الوضع اللغوی معروف تدل الشواهد علی انه اختص به حین وضع، ثم یستعمله الشاعر او غیر الشاعر فی غیر ذلك الاصل وینقله الیه نقلاً غیر لازم فیکون هناك کالعاریه.^۲

یعنی بدان که استعاره فی الجملة عبارت است از اینکه برای لفظ در وضع لغوی آن اصلی باشد شناخته شده، و شواهد دلالت بر این نماید که لفظ برای آن (معنای) اصل تخصیص یافته است. سپس شاعر یا غیر شاعر آن لفظ را در نقلی غیر لازم در غیر آن معنی به کار برد. از این جهت استعمال لفظ در اینجا همچون چیزی عاریتی است. به تعبیری کوتاهتر جرجانی همانند ارسطو استعاره را نقل یا استعمال لفظ در غیر آن موردی که در اصل لغت برای آن وضع شده است می‌داند. جرجانی در بحث تفصیلی خود از استعاره مکرر به همین تعریف اشاره می‌نماید و آن را به صورت خلاصه شده و به عبارات گوناگون مجدداً ذکر می‌کند.^۳ سکاکی ادیب و دانشمند قرن هفتم هجری (متوفی ۶۲۶) تعریف فوق را ناقص شمرده است و تعریف دیگری از استعاره را که قبل از او نیز طرفدارانی داشته است در کتاب مفتاح‌العلوم خود مطرح و از آن دفاع نموده است. این نظریه جدید پس از سکاکی در میان دانشمندان و صاحب‌نظران به عنوان نظریه مورد قبول عمومیت یافته است. این نظریه در میان فلاسفه و نویسندگان معاصر ایران نیز همچنان مطرح و مورد تأیید است. صورت جدیدی از این نظریه در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم، تألیف علامه فقید سید محمدحسین طباطبایی بیان شده است و در حواشی شهید مرتضی مطهری بر آن کتاب با بیانی شیوا و رسا توضیح داده شده است. در مجلد دوم کتاب اصول فلسفه، در مبحث ادراکات اعتباری، در توضیح این

عبارت علامه که فرموده است «در ظرف تخیل و توهم مثلاً انسان مصداق شیر یا ماه است، اگر چه در ظرف خارج چنین نیست، یعنی در پندار حدّ شیر یا ماه به انسان داده شده اگر چه در خارج از آن يك موجود دیگری است» شهید مطهری چنین می نویسد:

جمهور علماء ادب قبل از سگاکي استعاره را از شئون الفاظ می دانستند و معتقد بودند که استعاره جز نقل مکان دادن الفاظ و به کار بردن لفظی به جای لفظ دیگر به واسطه علاقه مشابهت بین معانی آن دو لفظ چیزی نیست. مثلاً انسان هنگامی که می خواهد بفهماند فلان شخصی که می آید شجاعت شیر دارد، به جای آنکه نام خودش را ببرد، می گوید «شیر آمد»، یعنی کلمه شیر را که نام آن حیوان مخصوص است و ضرب المثل شجاعت است به جای نام خود آن شخص می گذارد و با آن لفظ عاریتی از آن شخص تعبیر می کند. پس ماهیت استعاره عبارت است از به کار بردن لفظی به جای لفظ دیگری که بین معنای آن دو لفظ مشابهت وجود دارد به منظور اثبات یکی از اوصاف یکی از این دو برای دیگری.

ولی سگاکي (متوفای قرن هفتم هجری) معتقد شد که استعاره از شئون الفاظ نیست، بلکه از شئون معانی است، یعنی از اعمال مخصوص ذهن است، و در مورد عمل استعاره و هیچ گاه لفظ از جای خود تکان نمی خورد و در غیر معنای اصلی خود استعمال نمی شود. استعاره حقیقتاً يك عمل نفسانی و ذهنی است، یعنی انسان در ذهن خود فرض و اعتبار می کند که مشبه یکی از مصادیق مشبه به است و خارج از آنها نیست و حدّ و ماهیت مشبه به را در تخیل خود منطبق به مشبه می کند. همواره بناء محاوره بشر در مقام تعبیر و القاء مطلب به مخاطب بر این است که متکلم در ضمن کلام خود مدعی است که مشبه اساساً از مصادیق مشبه به است. قرائن لفظی و محاوره ای عرفی بشر مؤید این مطلب است. مثلاً در مثال گذشته هنگامی که انسان در حالی که شخص معینی را مورد اشاره قرار می دهد و به مخاطب خود می گوید «شیر می آید» يك جمله به جای دو جمله به کار برده است. یکی اینکه فلان شخص می آید و دیگر اینکه فلان شخص مصداق ماهیت شیر است و حدّ شیر بر او منطبق است. مفاد جمله ضمنی دوم که فرض و اعتبار شیر بودن يك نفر انسان است ماهیت استعاره را تشکیل می دهد.^۴

بخش اول عبارت فوق بیان و توضیح نظریه رایج قبل از سگاکي است. این همان نظریه ارسطو و جرجانی است که پیش از این نیز بیان شد و به توضیح بیشتری برای آن نیاز نیست. در

بخش دوم که با عبارت «ولی سگاکى» شروع می‌شود، نظریه سگاکى را بیان می‌کند. در این قسمت نخست در ردّ نظریه رایج قبل از سگاکى چنین گفته شده است که «استعاره از شتون الفاظ نیست...» و اینکه «هیچ گاه لفظ از جای خود تکان نمی‌خورد و در غیر معنای اصلی خود استعمال نمی‌شود». به عبارت دیگر در اینجا گفته شده است که مسئله استعاره به نقل و جابه‌جایی الفاظ مربوط نیست و در توضیح آن اضافه شده است که استعاره متضمن جابه‌جا شدن الفاظ از معنای اصلی خود به معنای دیگر نیست و در استعاره لفظ از معنای اصلی خود جابه‌جایی و جدا نمی‌شود. چنانکه بعداً ملاحظه خواهیم کرد، این نکات با مفاد گفته‌های سگاکى منطبق است و بیان شهید مطهری از این حیث دقیق است. البته این گفته‌ها فقط نظریه ارسطو و جرجانی را باطل اعلام می‌کند، اما مشخص نمی‌کند که حقیقت استعاره چیست. حقیقت استعاره از دیدگاه علامه و شهید مطهری در جمله‌های (الف) و (ب) زیر که از نقل قول فوق استخراج شده است بیان می‌شود:

(الف) انسان در ذهن خود فرض و اعتبار می‌کند که مشبه یکی از مصادیق مشبه به است.

(ب) [انسان] حد و ماهیت مشبه به را در تخیل خود منطبق به مشبه می‌کند.

مضمون این دو جمله یکی است و هر دو با این گفته علامه که می‌فرماید «در پندار حد شیر یا ماه به انسان داده شده» از لحاظ معنی مطابقت دارد. در واقع تفاوت جمله علامه با جمله (ب) فقط در این است که در جمله علامه از تعبیر «در پندار» استفاده شده است، ولی در جمله (ب) عبارت «در تخیل» به کار رفته است.

در اینجا لازم است بپرسیم امتیاز یا تفاوت این نظریه نسبت به نظریه ارسطو و جرجانی در چیست؟ باطل اعلام داشتن این عقیده که استعاره متضمن نوعی نقل لفظ است در صورتی قابل قبول است که ما خود ماهیت استعاره را به گونه‌ای بیان داریم که متضمن مفهوم نقل نباشد. لیکن اگر تعریفی که ما از استعاره به دست می‌دهیم خود متضمن مفهوم نقل باشد نه فقط از نظریه قبل فراتر نرفته‌ایم، بلکه کلام و ادعای ما متناقض نیز خواهد بود. با اندک تأملی می‌توان ملاحظه کرد که جمله‌های (الف) و (ب) هر دو متضمن نوعی نقل است. در جمله (ب) لفظ «نقل» به کار نرفته است لیکن «منطبق کردن» به کار رفته است و در جمله (الف) نیز تعبیر «فرض و اعتبار کردن اینکه چیزی مصداق چیز دیگر است» آمده است. اگر چیزی واقعاً دارای ماهیت چیزی نباشد، اما ما چنین فرض کنیم، ما ماهیت چیزی را به چیزی داده‌ایم که خود آن را دارا نبوده است. پس در اینجا نیز نوعی نقل و انتقال در کار است، همچنین «در پندار حد چیزی را به چیز دیگر دادن» نیز متضمن مفهوم نقل است. اصولاً هنگامی که ما

چیزی را به کسی یا به چیزی دیگر می‌دهیم؛ اعم از اینکه این عمل در پندار باشد یا در عالم خارج، «دادن» متضمن نحوه‌ای از نقل است. بنابراین به نظر می‌رسد که نظریه سکاکی چنانکه در فوق ارائه شده است متضمن تناقض است و به هر حال سکاکی نشان نداده است که استعاره متضمن نقل نیست.

ممکن است در پاسخ به اظهارات فوق کسی بگوید مفهوم «نقل» با این عمومیت و وسعتی که شما هم اکنون مطرح ساختید مورد نظر سکاکی نیست. آنچه سکاکی با آن مخالف است «نقل لفظ» است: آنچه سکاکی می‌گوید این است که استعاره نقل و جابه‌جایی لفظ نیست. اومی گوید که لفظ از جای خود تکان نخورده است و نه اینکه هیچ‌گونه عمل ذهنی که متضمن فرض و اعتبار یک چیز برای چیز دیگر باشد انجام نگرفته است. اگر شما مفهوم نقل را بخواهید با چنان وسعتی به کار ببرید که شامل دادن حدّ چیزی به چیز دیگر شود، این از قبیل تصرف در معنی خواهد بود و نه «دادن اسم یک چیز به چیز دیگر». آنچه سکاکی با آن مخالف است این است که شما بگویید استعاره دادن اسم یک چیزی است به چیز دیگری که در اصل برای آن وضع نشده است.

در پاسخ به این شخص علاقه‌مند به نظریه سکاکی باید چنین گفت که اگر تفاوت دو نظریه جرجانی و سکاکی فقط از این جهت است که اولی می‌گوید استعاره عبارت است از دادن اسم یک چیز به چیز دیگر، و دومی می‌گوید استعاره عبارت است از دادن حدّ و ماهیت یک چیز به چیز دیگر، نظریه سکاکی را در صورتی می‌توان نظریه جدید تلقی کرد که ولو به طور ضعیف، این احتمال را بتوان مطرح و توجیه کرد که منظور ارسطو و جرجانی از نقل، نقل و اطلاق اسم بدون معنی بوده است. اما این فرض که منظور ارسطو و جرجانی از نقل اسم نقل «اسم بی معنی»، یعنی نقل «لفظ مهمل» یا نقل «اسمی که در آن اعتبار عدم معنی شده است» بوده است خود فرضی غیر قابل قبول و نامعقول است. چگونه می‌توان چنین نظری را به آنها منسوب دانست، در حالی که جرجانی خلاف آن را تصریح می‌کند؟ انتساب چنین نظریه‌ای به جرجانی نه فقط نادرست بلکه خلاف آن چیزی است که خود بدان تصریح کرده است. جرجانی در اسرار البلاغه در این باره چنین می‌گوید:

در اینجا معلوم خواهد شد که هر چند ما استعاره را صفت الفاظ قرار دادیم، و از «اسم مستعار» و از اینکه «این لفظ در اینجا استعاره است و در آنجا حقیقت است» سخن گفتیم، لیکن علاوه بر این از این طریق ما به معنی اشاره می‌کنیم، از این لحاظ که با استعاره اسم خواسته‌ایم برجسته‌ترین جنبه معنایی یک اسم را برای مستعار له اثبات

کنیم. و دلیل این امر آنکه [چون کسی بر سبیل استعاره فردی را «شیر» بخواند] می‌گوییم «اورا شیر شمرد»، و [یا چون کسی بر سبیل استعاره فردی را «ماه» بخواند] می‌گوییم «اورا ماه دانست»... پس اگر استعاره اسم یک چیز متضمن استعاره معنای آن چیزی نمی‌بود این گونه جمله‌ها بی‌معنی می‌بود، زیرا افعال «شمردن» و «دانستن» (= جعل) فقط برای اثبات صفتی برای یک شیء به کار می‌رود.^۵

چنانکه خواننده ملاحظه می‌کند نه فقط جرجانی با این گفته خود فرض و احتمال مورد بحث را منتفی می‌کند، بلکه با توسل به نحوه کاربرد فعل «جعل» در زبان عربی امکان چنین فرضی را نیز منتفی می‌کند.

همچنین می‌توان طرفدار عقیده سکاکی را به عبارتی متوجه ساخت که فارابی در شرح عبارت ارسطو بیان کرده است. در این عبارت دیدگاه ارسطو درباره رابطه لفظ و معنی و اینکه بحث ارسطو از الفاظ از این روی است که او الفاظ را به عنوان نماینده سهل الوصول معانی تلقی می‌کند مطرح شده است. عبارت فارابی چنین است:

هدف اصلی در اینجا [در کتاب عبارت] بحث از ترکیب معقولات است، لیکن چون تصور معقولات و دسترسی بدانها دشوار است، نویسنده [ارسطو] به جای آنها ترکیب الفاظی که بر آنها دلالت می‌کنند را مورد بحث قرار می‌دهد و فرقی بین بحث از ترکیب الفاظ و ترکیب معقولات قائل نمی‌شود.^۶

چنانکه ملاحظه می‌کنیم هدف اصلی در این گونه بحثها از نظر ارسطو بحث از معقولات است، لیکن به دلیل دشواری دسترسی به معقولات ارسطو بحث از الفاظ را جایگزین می‌کند. بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان معتقد شد که ارسطو و جرجانی در تعریف استعاره از نقل و یا اطلاق لفظ، نقل و یا اطلاق لفظ بدون معنی خواسته‌اند. در این حال و با توجه به نکته‌ای که فارابی در عبارت فوق بدان اشاره می‌کند- یعنی دشواری دسترسی به معانی- نه فقط با عدول کردن از تعریف ارسطویی و با جایگزین کردن «دادن حد شیء» به جای «اطلاق اسم شیء» طرفی بر نبسته‌ایم، بلکه روشنی و وضوحی را که در تعبیر ارسطو و جرجانی موجود است نیز از دست داده‌ایم. زیرا در حالی که معنای عبارت «اطلاق اسم شیر بر فرد شجاع» روشن است، به هیچ وجه معنای عبارت «دادن حد و ماهیت شیر به انسان شجاع» به همان اندازه روشن نیست. زیرا در حالی که روشن است برای اطلاق لفظ شیر بر فرد شجاع چگونه باید عمل کرده هیچ وجه روشن نیست، برای اینکه حد و ماهیت بیشتر را در پندار خود به

فرد شجاع بدهیم چگونه باید عمل کنیم. مثلاً آیا باید برای او در عالم خیال یال و کویال و سر دم فرض کنیم؟ اما اینکه استعاره نخواهد بود. یا باید طریق حدیث نفس پیش گیریم و در ذهن خود با الفاظ متخیله به خود بگوییم: «شیر آمد»، «شیر آمد»! چنانکه ملاحظه می کنیم تعریف جدید به گونه‌ای که در فوق نقل شد نه فقط نکته جدیدی را مطرح نساخته است و فهم ما را از استعاره افزون نکرده است بلکه وضوح و روشنی تعریف اولیه را نیز از دست داده است.

طرفدار سرسخت نظریه سکاکی به رغم وضوح عبارت کتاب اصول فلسفه و حواشی آن، و اینکه آن عبارات نکته‌های اصلی نظریه سکاکی را به خوبی بیان کرده است، باز ممکن است بخواهد عبارات و تعبیر آن کتاب را در اینجا رها سازد و از باب رعایت جانب احتیاط بگوید که این نظریه را چنانکه خود سکاکی مطرح ساخته است باید مورد بحث و بررسی قرار داد، و در زیر لب برای ما زمزمه نماید که «علیکم بالمتون لا بالحواشی». در پاسخ به این درخواست به ناچار به بحث از نظریه سکاکی بر اساس آنچه در مفتاح العلوم آمده است باید پرداخت. در آنجا عین عبارات سکاکی را چنین ملاحظه خواهیم کرد:

الفصل الثالث فی الاستعارة هی ان تذكر احد طرفی التشبیه وترید به طرف الاخر مدعیاً دخول المشبه فی جنس المشبه به دالاً علی ذالک باثباتک للمشبه ما یخص المشبه به کما تقول فی الحمام اسد وانت ترید به الشجاع مدعیاً انه من جنس الاسود فتثبت للشجاع ما یخص المشبه به وهواسم جنسه مع سد طریق التشبیه بافراده فی الذکر۔ او کما تقول فی المنیه۔۔۔ وسمی هذا النوع من المجاز استعاره لِمکان التناسب بینہ و بین معنی الاستعارة و ذالک انا متی ادعینا فی المشبه کونه داخلاً فی حقیقة المشبه به فرداً من افرادها بر رفی ما صادف من جانب المشبه به سواء کان اسم جنسه و حقیقته اولازماً من لوازمها فی معرض نفس المشبه به نظراً الی ظاهر الحال من الدعوی. فالشجاع حال دعوی کونه فرداً من افراد حقیقة الاسد یکنسی اسم الاسد اکتساء الهيكل المخصوص اياه نظراً الی الدعوی.^۷

بر اساس گفته سکاکی، وقتی که کسی می گوید «در حمام شیری را دیدم» و مقصود وی از این جمله آن است که بگوید انسان شجاعی را دیده است اولفظ شیر را استعاره کرده است. طبق تعریفی که سکاکی در فوق بیان داشته است در مورد این شخص سه نکته صادق است: نخست آنکه او یکی از دو طرف تشبیه را ذکر کرده است و طرف دیگر را اراده نموده است،

یعنی «شیر» گفته است و «انسان شجاع» اراده کرده است. این نخستین نکته اوست، و با نظر ارسطو و جرجانی دریاب استعاره سازگار است، و از این حیث نظر او با نظر آنها تفاوتی نخواهد داشت. دوم آنکه به اعتقاد سکاکی گوینده مدعی شده است که مشبه یعنی شخص شجاع داخل در جنس مشبه به است، یعنی گویند مدعی است که شخص شجاع داخل در جنس شیران است، و دارای ماهیت آنهاست. این نکته خاص نظریه سکاکی است و نظر او را از نظر ارسطو و جرجانی جدا می کند. ضمناً این همان مطلبی است که در عباراتی که از کتاب اصول فلسفه نقل کردیم از آن به صورت «انسان در ذهن خود فرض و اعتبار می کند که مشبه یکی از مصادیق مشبه به است» یا «انسان حد و ماهیت مشبه را در تخیل منطبق به مشبه به می کند» تعبیر شده است. منشأ پیدایش اصطلاح «فرد ادعایی» نیز همین نکته دوم است. ما مجدداً به بحث از این نکته باز خواهیم گشت. نکته سوم که در تعریف فوق بیان شده است و نظریه سکاکی را تکمیل می کند نتیجه نکته دوم است. آن نکته این است که چون گوینده مدعی است که شخص شجاع از جنس شیران است نتایجی بر این ادعا مترتب است که مهمترین آن در اینجا عبارت از این است که احکام مختص به جنس شیر بر این فرد نیز مترتب خواهد بود، از آن جمله اینکه اسم آن جنس بر این فرد قابل اطلاق خواهد بود، یعنی می توان او را «شیر» خواند. و بالأخره نتیجه دیگری که بر این نتیجه مترتب است این است که می توان گفت لفظ «شیر» در غیر آن چیزی که برایش وضع شده است به کار نرفته است. این همان نکته ای است که در عبارت محشی کتاب اصول فلسفه بدین گونه تعبیر شده بود که در استعاره «لفظ هیچگاه از جای خود تکان نمی خورد»، یعنی لفظ شیر در این حال برای ما وضع له خود به کار می رود و نه برای غیر ما وضع له.

نقطه عطف در این نظریه همان نکته دوم است که ضمن آن گفته شده است کسی که استعاره شیر را به کار می برد مدعی است که شخص شجاع در جنس شیران داخل است، و یکی از افراد شیر است. سرنوشته این نظریه از حیث رد یا قبول آن وابسته به درستی یا نادرستی همین نکته خواهد بود. اما چگونه می توان درستی یا نادرستی سخن سکاکی را در این باب مشخص کرد؟ می توان گفت يك روش برای تعیین درستی یا نادرستی مطلب فوق بررسی لوازم و نتایج منطقی آن است. یعنی اینکه ملاحظه کنیم با قبول این نکته چه نتایجی را باید پذیرفت و اینکه آیا آن نتایج بر حسب ملاکهای موجود قابل قبول است یا نه. حال اگر ما جداً معتقد باشیم که شخص شجاع از جنس شیران است و دارای ماهیت شیر است باید برای لفظ شیر مفهومی شاملتر از آنچه معمولاً با این لفظ متداعی است قائل شویم. باید قائل

شویم که لفظ شیر برای هر موجودی که دارای صلابت، قوّت و شجاعت است در لغت وضع شده است، اعمّ از اینکه آن موجود دارای هیكل مخصوص ویال و کوپال آن حیوان معروف باشد یا نباشد. بدیهی است اگر چنین مفهومی را عبارت از مفهوم شیر بدانیم مصادیق و افراد شیر را هم در میان انسانها می توان یافت و هم در میان گرگان و سگان، و در واقع در میان کلیه حیوانات، به شرط آنکه آنچه شیر خوانده می شود دارای خصوصیات مزبور باشد.

طبق این نظریه افراد نوع شیر، به معنای متداول کلمه، فقط فرد اعلا و متعارف شیرند، و گرنه انسانهای شجاع، گرگهای شجاع، میمونهای شجاع و زنبورهای شجاع و غیره نیز از جنس شیرانند. بر همین منوال حیواناتی که می توانند مار خوانده شوند به موجوداتی که عرفاً مار خوانده می شوند محدود نخواهد بود، بلکه کلیه انسانهای مودی و کلیه سایر حیوانات مودی، و احتمالاً زنبورها و غیره نیز طبق این نظریه، داخل در جنس ماران خواهند بود. مشکل در اینجا پدیدار خواهد شد که شما يك انسان مودی و شجاع را در نظر بیاورید که در عین حال شناگر قابلی است و هم علاقه مند به جمع آوری چیزهاست. با توجه به جنبه های مختلف او استعاره های مختلف در مورد او می توان به کار برد. چنین شخصی، طبق این نظریه بر حسب وضع لغت، هم مار است و هم مور، هم شیر است و هم ماهی، و در واقع بر اساس تخیل شاعر یا نویسنده و استعاره او هر کسی از هر جنس می تواند باشد. این در واقع قدرت تخیل ادیب و شاعر است که مرزهای اجناس و انواع را مشخص خواهد کرد و نه واقعیت عینی. این نتایج نامأنوس و غریب خلاف نظر و اعتقادات عموم است که معتقدند هر چیزی خودش است، و هیچ چیزی چیز دیگر نیست. مثلاً مار مار است و شیر نیست و انسان انسان است و ماهی نیست. از اینجا به خوبی واضح می شود که ادعای شاعر یا غیر شاعر نمی تواند ملاک تعیین جنس افراد قرار گیرد، و اگر ملاک جنس افراد ادعای مثلاً شاعر قرار گیرد، نتیجه آن جز پریشانی فکر و تناقض نخواهد بود.

به منظور توضیح بیشتر این گونه نتایج این بیت شاهنامه را ملاحظه کنید که در آن فردوسی «یاقوت» را برای نور خورشید استعاره کرده است:

جو خورشید بر زد سر از کوهسار بگسترده یاقوت بر بشت قار

طبق نظر سگاکي باید گفت لفظ یاقوت در غیر معنایی که در اصل برای آن وضع شده است به کار نرفته است. لفظ یاقوت از جای خود، یعنی از معنای اصلی آن تکان نخورده است و استعمال آن در نور خورشید استعمال لفظ در مواضع له است. طبق این نظریه یاقوت دارای

دو قسم فرد است. یکی افراد متعارف و دیگر افراد غیرمتعارف. اگرچه هر دو قسم یاقوتند، لیکن بعض افراد آن جسم شفاف است و گرانبیست و افراد دیگر آن، که آنها هم از جنس یاقوتند، فاقد کلیه خواص فیزیکی افراد قسم اولند! قبول این نتایج، و نیز قبول نظریه‌ای که این نتایج از لوازم آن است با اعتقادات و تصورات همگانی درباره اشیائی از قبیل نور خورشید، یاقوت و امثال آن سازگار نیست.

تالی فاسد دیگر نظریه سکاکی نسبی شدن حقایق اشیاء و جنس آنهاست. بدین معنی که اگر در زبانی مثلاً «یاقوت» را شاعری در مورد نور خورشید به کار برد در آن زبان نور خورشید از افراد یاقوت خواهد بود. لیکن در زبان دیگری که چنین استعاره‌ای به کار نرفته است نور خورشید از افراد یاقوت نخواهد بود و لذا در زبانهای مختلف جنس اشیاء می‌تواند متفاوت باشد. ظاهراً هیچگاه سکاکی درباره این گونه نتایج غیرقابل قبول نظریه خود نیندیشیده است.

اما تالی فاسد مهمتر نظریه از لحاظ بلاغی این است که در این نظریه جنبه خلاقیتی که در استعاره هست نادیده گرفته خواهد شد. زیرا اگر در استعاره لفظ واقعاً در معنای خودش به کار رفته است دیگر نقش و خلاقیت شاعر و ادیب در خلق آثار ادبی، چنانکه در مورد شعرا و نویسندگان بزرگ مطرح است، معنی نخواهد داشت. استعاره در حد استعمال لفظ در معنای موضوع له غیرمتعارف خود تنزل خواهد یافت و اهمیت و نقش شاعر در خلق این گونه ترکیبها نادیده انگاشته خواهد شد. در این حال آوردن استعاره‌های زیبا و خیال‌انگیز چندان به خلاقیت شاعر مربوط نخواهد بود. زیرا به اعتقاد سکاکی در این گونه موارد از ابتدا لفظ برای این معنی وضع شده است، یا لااقل ملاکی که برای تشخیص افراد یاقوت مثلاً تعریف شده است آنچنان است که آنچه در جنس یاقوت داخل است و آنچه از افراد یاقوت نیست مشخص شده است، و منشأ استعاره را منحصرأ هوش و نبوغ شاعر نباید دانست. زیرا طبق این نظریه بر طبق تعریف یا وضع اولیه لغت و از ابتدا نور خورشید از افراد موضوع له یاقوت بوده است. ذوق ادبی مانع قبول این نظر است.

ابعاد غیرقابل قبول نظریه سکاکی چنان است که ممکن است خواننده کم‌کم در انتساب نکته اساسی نظریه سکاکی به سکاکی تردید کند و این سؤال را مطرح کند که شما چگونه به سکاکی نسبت می‌دهید که گفته است وقتی که کسی لفظ شیر یا مار را برای فرد شجاع یا مودی به کار می‌برد این الفاظ واقعاً در معنای موضوع له و اصلی خود استعمال شده است؟ مگر نه این است که در استعاره گفته شده است نصب قرینه لازم است پس نصب قرینه برای

چیست؟ نصب قرینه مگر نه برای آن است که نشان دهند، لفظ در موضوع اصلی آن استعمال نشده است؟ چگونه می توان پذیرفت که در استعاره، مثلاً در استعمال لفظ شیر برای شخص شجاع، لفظ در معنای خودش به کار رفته است و در عین حال معتقد بود که نصب قرینه لازم است؟ آیا این ادعا که در استعاره لفظ در معنای خودش استعمال شده است و قبول این نکته که در استعاره آوردن قرینه های صارفه لازم است با هم ناسازگار نیست؟ چگونه می توان این دو عقیده را با هم به سکاکی منسوب دانست؟

در پاسخ می گوئیم همچنانکه در ضمن فقرات سابق اشاره شد سکاکی واقعاً بر این عقیده است که انسان شجاع و انسان موذی به ترتیب همچنین متعلق به طبقه شیران و متعلق به طبقه ماران است و از افراد آنهاست. اما اینکه مسئله لزوم «نصب قرینه» را چگونه پاسخ می گوید خواننده می تواند پاسخ او را در این قطعه ملاحظه کند:

اعلم ان وجه التوفيق هو ان تبني دعوى الاسدية للرجل على ادعاء ان افراد جنس الاسد قسمان بطريق التأويل، متعارف و هو الذى له غاية جرئة المقدم و نهاية البطش مع الصورة المخصوصه و غير متعارف و هو الذى له تلك الجرأة و تلك القوه لامع تلك الصورة بل مع صورة أخرى... و ان تخصّص تصديق القرينه بنفيتها المتعارف الذى يسبق الى الفهم ليتعين ما انت تستعمل الاسد فيه.⁴

پاسخ او به طور خلاصه این است که: افراد جنس شیر بر دو قسم اند یکی افراد متعارف که علاوه بر غایت جرئت در اقدام و نهایت قوت بطش دارای صورت مخصوص شیر نیز هستند و دیگر افراد غیر متعارف که دارای مشخصات مذکورند، لیکن صورت و هیكل مخصوص شیر را دارا نیستند، و ذکر قرینه در بعض موارد استعمال لفظ شیر بدین منظور است که اجازه ندهیم آن افرادی از شیر که دارای صورت مخصوص شیرند به ذهن شنونده تبادر پیدا کنند. وقتی که می گوئیم «در حمام شیری را دیدم» قید «در حمام» بدین منظور است که معلوم کنیم شیری را که دیده ایم از کدام قسم است و گرنه افراد هر دو قسم از افراد شیرند و داخل در جنس شیران. چنانکه خواننده ملاحظه می کند سکاکی برای مسئله «نصب قرینه» پاسخ خوبی فراهم ساخته است. لیکن نکته اساسی این نظریه همراه با نتایج نامعقول آن همچنان مشکل اساسی این نظریه است. زیرا چنانکه گفتیم سکاکی معتقد است که استعمال لفظ شیر در مورد انسان شجاع استعمال لفظ در مورد آن چیزی است که برای آن وضع شده است و لذا انسان شجاع از افراد شیر است. این پاسخ که نصب قرینه برای جلوگیری از تبادر به ذهن

شدن افرادی است که مورد نظر نیستند در وقتی می تواند پذیرفته شود که قبلاً پذیرفته باشیم که استعمال لفظ شیر در مورد شخص شجاع استعمال لفظ برای چیزی است که برای آن وضع شده است. اما این مسئله هنوز برای ما حل نشده است، لذا مسئله نصب قرینه در این مرحله برای ما مسئله اساسی نیست.

در فوق، چنانکه ملاحظه شد، از راه استخراج نتایج نامعقول نظریه سکاکی سعی نمودیم نادرستی آن را نشان دهیم. اما همچنین می توانیم نکته اساسی نظریه سکاکی را صرفاً از راه استخراج نتایج غیر قابل قبول آن مردود نشماریم، بلکه برعکس توجه کنیم که شاید سکاکی دلیل قانع کننده ای برای اینکه شخص شجاع از جنس شیران است در اختیار دارد. دلیل سکاکی در این مورد در پایان نخستین قطعه ای که در فوق از سکاکی نقل کردیم دو مرتبه مورد اشاره قرار گرفته است. يك مرتبه می گوید «نظراً الى ظاهر الحال من الدعوى» و بار دیگر در پایان می گوید «نظراً الى الدعوى». سکاکی می گوید ما می گوئیم فرد شجاع از افراد جنس شیر است به دلیل اینکه «گوینده چنین ادعا می کند». منظور از گوینده همان کسی است که استعاره را به کار برده است. مثلاً اگر از سکاکی بپرسیم بر چه اساسی باید معتقد بود که نور خورشید از افراد یاقوت است؟ پاسخ او به ما این خواهد بود که «نظراً الى الدعوى» یعنی «بر اساس ادعای فردوسی». چون فردوسی نور خورشید را «یاقوت» خوانده است پس نور خورشید دارای این ماهیت و حقیقت است. اما این پاسخ به هیچ وجه متقاعد کننده نیست. زیرا از این قبیل استعمال الفاظ به هیچ وجه نمی توان نتیجه گرفت که لفظ یاقوت در اصل برای چه چیزی وضع شده است. به عبارت دیگر نمی توان ادعای نویسنده و یا شاعر را - که از طریق یاقوت خواندن نور خورشید در شعر بیان شده است - راهنمای معنای این لفظ شمرد. مخصوصاً در مورد نوعی از سخن که در مورد آن گفته اند «احسن او اکذب اوست». چنانکه ملاحظه می کنیم، علاوه بر اینکه نتایج نظریه سکاکی غیر قابل قبول است دلیل آن نیز بسیار ضعیف است.

در اینجا نویسنده این مقاله به خواننده حق می دهد که در این مورد از خود وسواس نشان دهد و به سادگی نپذیرد که سکاکی نکته اساسی نظریه خود را بر چنین مبنای سستی قرار داده باشد. اما اگر خواننده به مفتاح العلوم مراجعه کند ملاحظه خواهد کرد که سکاکی نه فقط پاسخ دیگری برای این سؤال که مطرح شد ارائه نکرده است، بلکه در سایر مواضع نیز همین پاسخ را تکرار کرده است. مثلاً در جای دیگر باز این عبارت را ملاحظه می کنیم:

ومع الاصرار على دعوى انه اسد وانه شمس وانه قمر يمتنع ان يقال لم تستعمل الكلمة

فیما هی موضوعه له.^۱

یعنی: و با اصراری که گوینده بر این دارد که فلان شخص شیر است، یا ماه است، و یا آنکه خورشید است، محال است که بتوان گفت لفظ شیر یا ماه یا خورشید در غیر معنایی که برای آن وضع شده است به کار رفته است. و وقتی که به چند سطر بالاتر از این عبارت مراجعه می‌کنیم که ببینیم گوینده کیست و اصرار او بر چه سبیل است با اشعار زیبایی از این قبیل مواجه می‌شویم:

قامت تظللنی من الشمس نفس اعز علی من نفسی
قامت تظللنی و من عجب شمس تظللنی من الشمس

ملاحظه می‌کنیم که اصرارکننده کسی جز شاعر نیست و اصرار او نیز عبارت است از اینکه در شعر خود شخص مورد نظر خود را «شمس» خوانده است. بدیهی است که نمی‌توان این دلیل سکاکی را پذیرفت که چون شاعر چنین ادعا می‌کند، پس لفظ شیر در وضع اولیه هم برای حیوان مخصوص است و هم برای انسان شجاع و غیره. پس نکته اساسی نظریه او نه فقط متضمن نتایج غیر قابل قبول است، بلکه فاقد دلیل کافی نیز هست. در پایان این بخش برای آنکه خواننده تصویر روشنتری از وضعیت نظریه سکاکی در برابر خود داشته باشد، آن را به صورت چند قیاس استثنایی در زیر ذکر می‌کنیم.

می‌توان استدلال سکاکی را به طور خلاصه چنین بیان داشت: اگر شاعر یا ادیب فلان فرد را شیر یا ماه یا خورشید خطاب کرده است، پس او از افراد جنس شیر یا ماه یا خورشید است. اگر آن شخص از افراد جنس شیر یا ماه یا خورشید است، پس لفظ شیر در معنایی استعمال شده است که در اصل برای آن وضع شده است. اگر لفظ شیر در معنایی استعمال شده است که در اصل برای آن وضع شده است، پس قول به اینکه استعاره انتقال لفظ است از معنای اصلی به معنای دیگر باطل است. استدلال سکاکی، چنانکه ملاحظه می‌کنیم، استدلالی است مرکب از چند قیاس استثنایی. هر چند صورت این استدلال درست است، لیکن مقدمه اول آن کاذب است. زیرا چنانکه ملاحظه کردیم که این نادرست است که بگوییم چون فلان شخص کسی را شیر یا ماه یا خورشید خوانده است او از افراد شیر، ماه یا خورشید است. دلیل نادرستی این نظر را قبلاً به تفصیل بیان کردیم.

ممکن است بپرسید آیا می‌توان گفت «ادعایی» که سکاکی در مفتاح مطرح کرده است

همان است که علامه طباطبایی در اصول فلسفه تحت عنوان «دادن حد يك چیز به چیز دیگر در پندار» مطرح کرده‌اند؟ پاسخ این سؤال منفی است. زیرا بر اساس نظر سکاکی در استعاره هیچ گونه نقلی در بین نیست. انسان شجاع مطابق این نظر خود از جنس شیران است، لیکن طبق نظر علامه استعاره متضمن نوعی نقل است: دادن حد يك چیز به چیز دیگر در پندار. ممکن است بپرسید آیا می‌توان گفت طبق نظر علامه استعاره استعمال لفظ شیر است مثلاً برای آنچه در پندار حد شیر را ما به او داده‌ایم. این تفسیر هر چند خلاف صریح گفته علامه طباطبایی و صریح گفته مرحوم مطهری است، اما حتی اگر آن را نیز بپذیریم باز استعاره متضمن نقل خواهد بود: نقل لفظ از شیر واقعی به شیر در پندار. در اینجا برای اینکه خواننده رابطه بین نظریه سکاکی و نظریه علامه طباطبایی را بهتر ملاحظه کند، به مقایسه آنها می‌پردازیم.

تفاوت‌های نظریه علامه طباطبایی با نظریه سکاکی

چنانکه خواننده ملاحظه نمود در ابتدای این مقاله ما نظر علامه طباطبایی را با نظر سکاکی در مورد استعاره یکی تلقی کردیم. این طرز تلقی نخست به این دلیل بود که محشی کتاب اصول فلسفه و احتمالاً خود علامه چنین معتقد بوده‌اند و دوم آنکه نخواستیم در ابتدای بحث موضوع را بیش از حد نیاز پیچیده کنیم. اما اکنون که نظریات ارسطو، جرجانی و سکاکی به اندازه کافی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار گرفت و ابعاد آن به قدر کافی روشن گردید، وقت آن رسیده است که تجدید نظر لازم را در این مورد نیز به عمل آوریم و نکاتی را در این باب مطرح سازیم. چنانکه خواننده در ضمن بحث‌های فوق احتمالاً خود متوجه شده است نظر سکاکی با نظر علامه در مورد ماهیت استعاره یکی نیست. مهمترین تفاوت‌هایی که میان این دو نظریه وجود دارد و می‌توان به آنها اشاره کرد عبارت است از:

۱. مفهوم اساسی نظریه علامه «در پندار حد چیزی را به چیز دیگر دادن» است. این مفهوم که در اصول فلسفه و حواشی آن با عبارات مختلف مطرح شده است (از جمله تعابیر الف و ب در فوق) در تعریف سکاکی از استعاره بدان اشاره‌ای نشده است. در نظریه سکاکی وقتی که شخص شجاع شیر خوانده می‌شود، این امر نتیجه از جنس شیر بودن آن شخص شمرده شده است. و این از جنس شیر بودن او نتیجه فعالیت ذهنی شخص مستعیر نیست، بلکه نتیجه وضع اولیه لفظ شیر است که این لفظ در اصل برای موجوداتی وضع شده است که دارای برخی از صفاتند (هیکل مخصوص داشتن یکی از این صفات محسوب نشده است).

۲. در نظریهٔ سکاکی نصب قرینه بدین منظور است که گروهی از افراد موضوع له لفظ شیر را از گروه دیگر که آنها نیز از افراد موضوع لفظ شیرند جدا کنیم. اما در نظریهٔ علامه نصب قرینه بدین منظور خواهد بود که افرادی را که حقیقتاً شیرند از افرادی که در پندار و تخیل شیر شمرده شده‌اند جدا کنیم. به عبارت دیگر ذکر قرینه در نظریهٔ علامه باید بدین منظور تلقی شود که می‌خواهیم مشخص کنیم آنچه شیر شمرده شده است فقط در پندار و خیال شیر است و نه در واقع. لیکن در نظریهٔ سکاکی ذکر قرینه بدین منظور است که يك گروه از افراد شیر را از گروه دیگر که آنها نیز از جنس شیراند جدا کنیم. ذکر قرینه در نظریهٔ سکاکی بدین منظور است که از تبادر به ذهن يك قسم از افراد شیر، در برابر قسم دیگر از افراد شیر، ممانعت به عمل آوریم و راه را برای تبادر به ذهن افراد غیر متعارف هموار سازیم. لیکن در نظریهٔ علامه بدین منظور است که فرد پنداری و اعتباری را از فرد حقیقی جدا سازیم.

۳. در نظریهٔ علامه تمایز میان استعمال لفظ در معنای اصلی و استعمال لفظ در معنای غیر اصلی همچنان محفوظ است. یعنی ما لفظ شیر را به دو صورت و در دو مورد مختلف می‌توانیم به کار بریم: یکی وقتی که لفظ شیر را در مورد حیوان درندهٔ معروف به کار می‌بریم و این استعمال لفظ در معنای حقیقی خواهد بود، و دیگری وقتی است که لفظ را در مورد «شیر در پندار»، یعنی موجودی که حد شیر در ذهن برای او فرض و اعتبار شده است به کار می‌بریم. و این کاربرد لفظ خواهد بود در غیر معنای اصلی و اولیه. بنابراین در نظریهٔ علامه صحیح است که بگوییم لفظ گاهی از جای خود تکان می‌خورد و در مورد چیزی که در اصل برای آن وضع نشده است به کار می‌رود. لیکن در نظریهٔ سکاکی، چنانکه ملاحظه کردیم، لفظ در مورد آن چیزی به کار می‌رود که در اصل برای آن وضع شده است و بنابراین لفظ از جای خود تکان نخورده است.

۴. چون نظریهٔ علامه متضمن مفهوم نقل است، از این لحاظ این نظریه دارای قالب و چهارچوب نظریهٔ جرجانی و ارسطو است. زیرا، چنانکه قبلاً بیان شد، استعاره را چه عبارت از دادن حد يك شیء به شیء دیگر تعریف کنیم و چه عبارت از دادن اسم يك شیء به شیء دیگر، در هر حال نوعی نقل در کار خواهد بود. لیکن نظریهٔ سکاکی به هیچ وجه متضمن مفهوم نقل نیست. زیرا، چه آنکه «شیر» در مورد حیوان مفترس معروف به کار رود و چه در مورد انسان شجاع، در هر حال لفظ شیر برای چیزی به کار رفته است که در اصل برای آن وضع شده است، یعنی برای چیزی که از افراد شیر و داخل در جنس شیران است.

نتیجه‌گیری

در اینجا کلی‌ترین نتایجی را که از بحث‌های گذشته در این مقاله به دست آمده است به طور خلاصه چنین بیان می‌کنیم:

الف. نظریهٔ سکاکی را با توجه به وجود این اصل که در استعاره لفظ در معنایی استعمال می‌شود که برای آن وضع شده است و مخصوصاً با توجه به اینکه او می‌خواهد گفته و ادعای شاعر (یا غیر شاعر) را ملاک درستی این اصل خود قرار دهد، و پدیدهٔ مورد بررسی را به عنوان دلیل نظریهٔ خود ذکر کند، و همچنین با توجه به نتایج غیر قابل قبول این نظریه، نمی‌توان این نظریه را یک نظریهٔ قابل قبول برای توضیح پدیدهٔ استعاره به حساب آورد. ب. نظریهٔ علامه با نظریهٔ سکاکی (علی‌رغم تصور شهید مطهری و احتمالاً تصور خود علامه) یکی نیست.

ج. نظریهٔ علامه طباطبایی را باید از قبیل نظریهٔ جرجانی و ارسطو دانست و اختلاف آنها را در نهایت باید از قبیل اختلاف در تعبیر تلقی کرد.

د. هر چند نظریهٔ علامه دارای مشکل تفسیر است، و به درستی نمی‌توان دانست که «در ذهن حدّ یک شیء به شیء دیگر دادن» یعنی چه، لیکن از آنجایی که هم در میان منطقدانان قدیم و هم در میان منطقدان جدید^{۱۱} نظریه‌ای وجود دارد که تفکر و تروی را عبارت از حدیث نفس از طریق الفاظ متخیله می‌داند، این نظریه به مراتب با ارزش‌تر از نظریهٔ سکاکی است.

یادداشتها

۱. فن شعر، فصل ۲۱.

Aristotle: *Poetics*, trans by M. E. Hubbard, Oxford, 1972, p. 119.

۲. اسرار البلاغه، تألیف شیخ عبدالقاهر جرجانی. اسلامبول، وزارت معارف، ۱۹۵۴، ص ۲۷. این کتاب نفیس خوشبختانه به زبان فارسی نیز در اختیار علاقه‌مندان قرار دارد. ترجمه‌ای از این کتاب توسط آقای دکتر جلیل تجلیل همراه با مقدمه و حواشی در سال ۱۳۶۱ جزء انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است.

۳. از جمله در ص ۲۱۹ می‌گوید: قدمضی فی الأستعارة ان حدها ان یكون للفظ اللغوی اصل ثم ینقل عن ذلك الاصل؛ یا در ص ۲۲۰ می‌گوید: [هو] نقله عن الاصل اللغوی و اجراه علی مالک یوضع له؛ یا در ص ۲۲۱ می‌گوید: فقد حصلنا من هذه الجملة علی ان المستعیر یعمد الی نقل اللفظ عن اصله فی اللغة الی غیره.

۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم، تألیف علامه سید محمدحسین طباطبایی، همراه با یادداشت‌های شهید مرتضی مطهری، ج ۲، ص ۱۴۹، انتشارات صدرا، قم (تاریخ مقدمه: ۱۳۳۳).

۵. اسرار البلاغه، ص ۳۷۵، خوانندهٔ مفتاح العلوم، در ص ۱۹۷، ملاحظه خواهد کرد که سکاکی جرجانی را به تردید و

- تزلزل در مسئله مورد بحث متهم ساخته است. جرجانی در دلائل الاعجاز (چاپ قاهره، ص ۳۳۱ به بعد) استعاره را دادن معنای يك شیء به شیء دیگر ذکر کرده است. با توجه به تصریح جرجانی در عبارت فوق، مبنی بر اینکه وقتی از نقل لفظ سخن می‌گوییم منظور ما نقل لفظ بدون معنی نیست، نظریه مندرج در اسرار البلاغه صورت تکامل یافته نظریه قبلی او خواهد بود و نه چیزی در برابر آن.
۶. منطقیات فارابی، ج ۲، به اهتمام محمدتقی دانش‌پژوه، ص ۱۰، قم ۱۴۰۹.
۷. مفتاح العلوم، تألیف ابی یعقوب یوسف بن ابی بکر محمد بن علی سکاکی، قاهره، مطبعة ادبیه، (نسخه کتابخانه اهدایی دکتر امیرحسین یزدگردی به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان)، ص ۱۹۶.
۸. مفتاح، ص ۱۹۷.
۹. همان مأخذ، ص ۱۹۷.
۱۰. به دلیل عبارتی که قبلاً از سکاکی نقل شد. رجوع کنید به یادداشت ۸.
۱۱. برای اطلاع از نظر منتقدان قدیم خواننده می‌تواند به ابتدای مبحث الفاظ اغلب کتب معروف منطق قدیم از جمله شرح اشارات، بصائر، شرح مطالع و شرح شمسیه مراجعه کند. برای اطلاع از نظریات جدید می‌توان به P. Geach, *Mental Acts*, reprinted with new preface, London 1971 (chap.17) مراجعه کرد.

